



نیز در آن می‌بینیم، به ویژه پس از تهاجم به ایتالای جنوبی و اشغال آن سرزمین. تأثیر ایتالیاییان بر شاعران اسپانیا بیشتر بوده است. با این حال به قول پریستلی «آنچه به زبان کاستیلی که اینک زبان رسمی و ادبی اسپانیا است به رشته تحریر درآمده، چیزی یعنی لحن و آهنگ و رنگ و کیفیتی دارد که جز به اسپانیا به جای دیگری تعلق ندارد.»^۱

به هر حال، ادبیات اسپانیا تا پایان قرن ۱۹ رشد ویژه خود را داشت، اما جنگهای داخلی اسپانیا در سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ و اوضاع و احوال اجتماعی پس از آن، بسیاری اندیشمندان و هنرمندان را پراکنده کرد و رکود و نابسامانیهایی در نیمه اول قرن بیستم برای ادبیات و هنر اسپانیا پدیدآورد، تا جایی که برخی از پژوهشگران و منتقدان با دیدن نابسامانیهای این دوران معتقد شدند که «نمی‌توان امید زیادی به رشد و توسعه ادبیات و نقد ادبی در اسپانیا داشت» به ویژه که نفوذ عوام و سلطه دیکتاتوری نیز این نومییدی را افزون می‌کرد. دیکتاتوری ژنرال فرانکو – دوست هیتلر – که تا سال ۱۹۷۴ تداوم یافت، به وسیله حزب فلاتنژ – که وابسته به او بود – تمامی آزادیهای سیاسی را سلب کرده بود و مردم تحت شدیدترین فشارها قرار داشتند. پیمان دوجانبه نظامی آمریکا با

تاریخ و فرهنگ اسپانیا دو دوران را پشت سر گذاشته است: پیش از حمله اعراب و پس از آن. از اینجاست که دو جریان اندیشه و نقادی در اسپانیا شکل می‌گیرد؛ یک جریان، سرچشمه خود را در اندیشه‌های امثال خوزه اورتگای گاست و میگوئل دِ اونامونو می‌یابد که فرهنگ و هنر اسپانیا را در ارتباط با اروپا، به ویژه روم باستان می‌شناسند و می‌شناسانند. اونامونو معتقد است که فرهنگ اسپانیایی تطابق کاملی با فرهنگ باستانی روم دارد و نفوذ و تأثیر اعراب گذرا و بی‌دوام است. گاست نیز معتقد بود که حمله اعراب به هیچ وجه نقش عمده‌ای در فرهنگ اسپانیا نداشته است و تأثیر و نفوذ آنان را بی‌ارزش می‌شمارد. جریان دیگر تفکر، برخلاف این نگرش جهت‌گیری می‌کند. نمایندگان مهم این جریان، رامون پیدال و امریکو کاسترو هستند و فرهنگ گذشته اسپانیا را در ارتباط با اسلام و عرب می‌نگرند. اینان برای فرهنگ اسلامی و یهودی در تاریخ اسپانیا نقش مهمی قائل‌اند و سابقه باستانی و رومی را چندان درخور توجه نمی‌بینند. بسیاری از شاعران گذشته اسپانیا نیز از یهودیان بودند.

به هر روی، گذشته از اینها، کاملاً هوبنا است که ادبیات فرانسه نیز تأثیر و نفوذ مهمی بر ادبیات اسپانیا داشته است، حتی تأثیر ایتالیا را

دکتر احمد آبرو سعادت

نابسامانی و استبداد و سرکوب و آشوب ، همچون ققنوسی سر بر می آورد . آثاری که از شعر و ادبیات اسپانیا در این سه دهه به فارسی ترجمه شده ، گواه این ادعا است .

کامپا جدیدترین اثری است که به تازگی به فارسی ترجمه و منتشر شده است . کامپا اما اسپانیا نیست . یک جزیره است ، زندان و تبعیدگاه . تبعیدگاهی که همه زورگویان برای خاموش کردن اندیشمندان و هنرمندان صادق بدان نیاز دارند . کامپا یک جزیره است؛ جزیره تبعیدگاه ولادیمیر هولان ، شاعر چک . شاعر و زبان آوری که در تنهایی تبعید خود ، پاییز پراگ! را در زیر چکمه های حزبی بلوک شرق در پشت دیوارهای آهنین ، تجربه و اثبات می کرد . شاعری که صدایش را نیز به زندان افکندند اما این صدا خاموش نشد ، چرا که کلارا خانس آماده بود تا صدای او گردد . صدای هولان کسی را نیافت جز یک شاعر زن اسپانیایی . صدای هولان از شرق اروپا کسی را نیافت جز صدای سخن عشق یک شاعر دیگر در غرب اروپا . شاعران همه از یک خانواده اند و همه عاشق یکدیگر . چکسلواکی و اسپانیا ، که هر دو نیز طعم دیکتاتوری را چشیده اند؛ یکی از نوع شرقی و دیگری از گونه غربی . پیوند غربی است!



اسپانیا از سال ۱۹۶۳ نیز بر بحرانیهای داخلی می افزود؛ به ویژه که آلمان نازی و ایتالیا با هواپیماهای خود در جریان جنگهای داخلی به یاری فرانکو آمدند و موجب پیروزی و تسلط او شدند . فشار و خفقانی که بر روشنفکران و هنرمندان وارد می شد ، و همچنین کنترل شدید رژیم دیکتاتوری بر ادبیات و هنر اسپانیا ، آن را از توان و تکاپو می انداخت؛ تسلط افکار مذهبی کلیسا و نظام فئودالی حامی آن بر اکثریت عوام نیز مزید بر علت بود و نومیدی از احیای ادبیات اسپانیا را در ذهنها گسترش می داد . اما امروزه به نظر می رسد که ادبیات اسپانیا دوباره از پس آن همه

همه انسانها است. عشق همدردی است و خالی کردن دردهای انسان در خویش. عشق در این مجموعه، محصول امیال سرکوفته نیست. انتخابی آگاهانه است برای پیوند با دردهای انسان، برای خابینن زنجیرهای استبداد؛ برای درهم کوبیدن دیوارهای آهنین جدایی و تفرقه انسانها. عشق یک نماد است؛ نمادی از پیوند روح انسانها در غربت غربی غروب.

زبان شعرها، زبان ترجمه شعرها، بسیار لطیف است و بدون تردید از لطافت و ظرافت زبان اصلی شعر مایه نیز دارد. اصل اسپانیولی هر شعر در صفحه مقابل ترجمه آورده شده است. به مترجمان این اشعار تبریک می گویم. کمتر موردی پیدا می شود که از اصل دور شده باشند، و اگر هم گاهی شده اند به خاطر ذات شعر است که پیوند سرشتینه اش را از زبان اصلی نمی توان به طور کامل برید و تماماً به زبانی دیگر با سرشتی دیگر منتقل کرد. بخشی هم اصلاً قابل ترجمه نیست. زمزمه را چگونه می توان ترجمه کرد؟! مثلاً در آواز ایرانی، چهچه زدن و های های کردن را چگونه می توان ترجمه کرد؟! نغمه هایی که انسان با خود زمزمه می کند هرگز ترجمه پذیر نیستند. بخش دوم کتاب، به همین دلیل اصلاً ترجمه نشده است. این بخش را خود خانم کلارا خاَنس با نِت زمزمه کرده و خوانده است. ابتکار اینجاست که نِت تمامی قطعه ها در این کتاب آمده و ثبت شده است. این قطعه ها محصول هیجانها و احساسها و حالت های درونی و نهانی هستند. زمزمه انسان است. نغمه ای است که فقط باید آن را حس کرد. خواندنی نیستند؛ شنیدنی هستند. مثلاً در برخی بیت های مولانا مانند:

چنگ زن ای زهره من تا که بر این تن تن تن

گوش بر این بانگ نهم دیده به دیدار برم

یا:

ای مطرب خوش قاقا تو قی قی و من قوقو

تو دق دق و من حق حق تو هی هی و من هوهو

چگونه می توان «تن تن تن»، «قاقا»، «قی قی» و «قوقو» و... را ترجمه کرد؟!

در بسیاری از اشعار مولانا چنین عبارتهایی می بینیم که حتی در زبان اصلی نیز معنا نمی دهد و فقط باید احساس شود.

خانم درباره این کتاب می گوید: «این کتاب متشکل از چهار دوره شاعرانه به نام کامپا است؛ جزیره ای که ولادیمیر هولان در آن زندگی می کرد و این مجموعه برای او نوشته شده است. شعرها با آرزوی بیان و انتقال چیزی فراتر از زبان معمول در یک quète شکل گرفتند و بخش کامپای ۲ بدین سان به وجود آمد. ترانه های خوانده شده آن جدا از موسیقی اش نیست که با صدای من در یک نوار کاست همراه کتاب است.» (ص ۱۲)

سه بخش دیگر کتاب همگی ترجمه شده اند. شاعر در سرتاسر کلام خود نشان می دهد که متأثر از همان فرهنگ اروپایی کهن و روم باستان است. اسطوره های یونانی و رومی در شعر او رسوخ می کنند تا اندیشه او را درباره زندگی و مرگ و عشق و ترس نشان دهند. او از آن جرگه شاعرانی است که به اندیشه های او نامونو و اورنگای گاست متمایل و نزدیک است و فروتنانه تأثیر فرهنگ عربی را در خود انکار می کند (ن. ک: ص ۱۰۲).

«کلارا خاَنس مدتی در بیمارستان بستری بوده و مطالعه اش فقط محدود به خواندن آثار شکسپیر بوده است. یک دوست کتاب کوچک و ارزان قیمتی از شکسپیر را برایش هدیه می آورد. کلارا هنگام مطالعه درمی یابد که جلد کتاب جدا از محتوای آن است. مجموعه ای از شعرهای هولان که شاید برای عبور پنهانی از دیوار آهنین، در جلدی با نام دیگر صحافی شده بوده است. خواندن شعرها توفانی از شوق و شوق و شیدایی در خاَنس به پای می دارد، نیاز بی تابانه سرودن و نوشتن را دوباره در او بیدار می کند. تلاش برای آموختن زبان چک را می آغازد. پس از چندی با وجود محدودیت های حاکم، با شاخه ای گل سرخ به دیدار هولان می شتابد. شگفتا! همه این حکایت، خود بخشی از کتابی بوده که ولادیمیر هولان پیش از آن که حتا کتاب استتار شده اش در بیمارستان به دست کلارا برسد، نوشتن آن را آغاز کرده بوده است. با ذکر همه جزئیات، و با نور همان شاخه گل سرخ یگانه، حتا. عاشقانه های کامپا در جان شاعر شکل می گیرد.» (ص ۹)

تأثیر شعر رودکی بر امیر نصر سامانی را از یاد نبرده ایم، و دیدار شگفت آور شمس و مولانا را. این واقعه ها در دنیای احساس و هنر، بی سابقه نیستند اما بسیار لطیف و شگفت انگیزند؛ حتی اگر هزاران بار تکرار شوند. ماریا ویکتوریا آتسیا، نویسنده و شاعر دیگر اسپانیایی درباره این بازیابی و دیدار می گوید: «بی خود از خویش مگر نورش که روشن و شفاف بود به سان به جای آوردن یک رسم آیینی، مجذوب یکی زیبایی که یکسره او را در خود می پیچید، آن گاه که تک هجاهای ناب عاشقانه را در هم می آمیخت، شاخ و برگ درخت کخی گال اش در خود فرو می پوشید، به زیر آسمانی که صدای پاک و زلالش، گنبد تابناک خویش برافراشته بود و پاره پاره می کرد.» (ص ۱۵)

خانم کلارا خاَنس با شاملو آشنا بود و برای عیادت او نیز آمده بود. وی مترجم اشعار شاملو به زبان اسپانیایی نیز هست و با فرهنگ و شعر ایرانی آشنایی دارد. کامپا به پیشنهاد آقای علی پاشایی به وسیله آقای فرهاد آزر می ترجمه شده و آقای فواد نظیری نیز آن را بازسازی کرده و چنین درآمد که آمد؛ با لطافت و زیبایی شاعرانه ویژه. ابهامها نیز مستقیماً به وسیله تماس یا خانم کلارا خاَنس برطرف گردید.

این نخستین بار است که از این شاعر اسپانیایی اثری به فارسی ترجمه می شود و به راستی نیز انتخاب خوب و زیبایی صورت گرفته است؛ اصلاً نخستین باری است که این کتاب به زبان دیگری غیر از زبان اصلی برگردانده می شود. خانم کلارا خاَنس برای فرهاد آزر می می نویسد: «شادی آور است که این کتاب، برای نخستین بار و به طور کامل، به زبانی جز آن که نوشته شده است، دیده باز کند. و آن هم به زبان تو! در سرزمین تو موسیقی و شعری شگفته است که جوهره درخشان آن نویسنده آن را به شگفتی آورده، و نیز او را که در آن غور کرد تا دگران را با آن آشنا سازد.

پس با اعتماد عمیق، این اشعار و این موسیقی را رها می کنم در دستهای تو. می دانم که نفس ات را در آن خواهی دمید و همچنین در من، به همین خاطر سپاسگزار توام؛ زیرا مرا دگر بار زندگی خواهی بخشید.» (ص ۱۰)

همه شعرهای این مجموعه مضمون عاشقانه دارند؛ اما آنکه مفهوم انسان را درک می کند می داند که عشق همه زندگی است؛ عشق پیوند

از طرف دیگر باز همچون اونامونو، مایه‌های اگزستانسیالیستی در شعر او دیده می‌شود؛ اما در واقع نه به گونه سارتر، بلکه به شیوه کی‌یر کگارد.

رها می‌کنم خود را

تا بمیرم میان سکوتت

شبهانگام مرا طعام خوراندی

از میوه‌های درخت گیلاس

در میان خوابگاه سایه‌های خویش

خونچکان از رایحه‌ی خوش

و مرا آرزو فقط این است. (ص ۱۰۰)

او چنانکه کی‌یر کگارد اندیشیده بود، تلاش می‌کند آگاه شود از اینکه «شخص خود او فردی صاحب وجود است» و به همین دلیل آزادانه و با انتخاب خود به دست‌های هولان می‌پیوندد تا به یگانگی وجود برسد و زندگی‌اش را این‌گونه توجیه می‌کند.

«ترس آگاهی» از مفاهیم کگارد است که به طور دائمی در شعر خانس رخ می‌نماید؛ مثلاً:

حسی نهفته

گره ترس را بگشود

ترس «دیگر نبودن» به جای «بودن با»

ترس ندانستن،

کاشکی می‌شد کسی این جهش فناپذیر

حضور مضاعف در یگانگی را

در خویش بگیرد و

آن دم که می‌کند از جای

دیگری را واگنداز مرگ. (ص ۶۸)

این اثر بیش از اینها جای تفکر و بحث دارد و من به اشاراتی اکتفا کردم. باید شعر او را خواند و دانست.

طراحی داخل صفحات توجه را به خود جلب می‌کند. در بخش اول، برای هر شعر، متناسب با محتوای تقریبی آن، طرحی از گنجشکانی در

بالای صفحه ارائه شده که وظیفه انتقال فضای شعری را تا حدی بر دوش بگیرد. همگی طرحها به گونه‌ای سعی دارند که بیانگر مفهوم شعر باشند. کار جالبی است.

در پایان کتاب، قسمتی «به عنوان مؤخره» آمده که در واقع اظهار نظر رُسا چاسل (Rosa Chacel) درباره شعرهای خانس است. پس از آن یادداشت کوتاهی در معرفی چند نام کهن و مربوط به اساطیر و دوران باستان آمده و سپس با کلام ناشر به انتها می‌رسد. آقای اسماعیل جنتی در این قسمت می‌نویسند: «کلارا خانس، خاتون شعر، در پس تعبیر هزارتوی شعر خود ما را با سیمای شاعری مطلع و آگاه و آشنا به زبان رمز آمیز شعر آشنا می‌سازد. تسلط او بر واژه‌ها، تکیه کلامها، و ترکیب موفق این اجزاء با یکدیگر در ساختاری محکم و استوار، از او شاعری موفق ساخته است.» (صص ۱۸۱-۱۸۰)

یکی از بهترین امتیازات این کتاب، ارائه یک CD از اشعار کلارا خانس است که با موسیقی اسپانیایی متناسب با شعر و با صدای گرم آقای اسماعیل جنتی خوانده شده است. موسیقی آن قطعه‌هایی است که از پنج آهنگساز اسپانیایی انتخاب شده است به نامهای کاپریچو، مالورکا، رکویردوس، تانگو، وایزاک سویت؛ و این همه، سودمندی این اثر را بیشتر افزایش می‌دهد. ورود این اثر و این شاعر به حوزه آگاهی و اطلاعات ایرانیان خجسته باد!

این کتاب، تنها یک چیز کم دارد: زندگینامه‌ای در شناخت کلارا خانس و آثارش. این امکان به دلیل آشنایی نزدیک مترجم با زبان اسپانیایی و نیز با خود خانم کلارا خانس، کاملاً مهیا بود. امید است که در چاپهای آینده، این کمبود جبران گردد.

پانوشتها:

* کامپا، کلارا خانس، فرهاد آزرمی، فواد نظیری.

۱. پریستلی، جی. بی، *سپهری در ادبیات غرب*، ابراهیم یونسی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۲۵۳۶، ص ۴۹.

